

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در فرمایشات مرحوم شهید صدر (رضوان الله تعالی علیه) است. ایشان می‌فرمایند برای اینکه موارد تراحم از موارد تعارض خارج شود باید دو شرط را مورد توجه قرار دهیم بطوری که اگر هر يك از این دو شرط را انکار کردیم، دو دلیل در داخل بحث تعارض می‌رود. اما اگر این دو شرط با هم محقق شود دو دلیل عنوان تراحم را پیدا می‌کند. شرط اول قبول قانون ترتب است. این نکته را عرض کنیم از عبارات ایشان بر حسب آنچه در این تقریراتی که از او نقل می‌کنیم آمده استفاده می‌شود که معنای ترتب، تقييد يکي به عصيان ديگري نیست، بلکه معنایش این است که شارع این وجوب را علی تقدیر عصیان الآخر قرار می‌دهد و اینجا دو بیان هست. يك بيان این است که بگوئیم در صلّ و ازل النجاسة، شارع صلّ را مقید به عصیان الآخر کند و بگوید این وجوب مقید است به عصیان الآخر، به طوری که عصیان الآخر شرط برای وجوب بشود. از کلمات دیگران در باب ترتب تقریباً همین مسئله‌ی اشتراط استفاده می‌شود. ولي بيان ایشان این است که در ترتب می‌گوئیم وجوب احدهما في ظرف عصيان الآخر است، علي تقدير عصيان الآخر است لذا در ترتب روی بیان ایشان هیچ تقييد و اشتراطي نیست.

در شرط دوم هم فرمودند اطلاق هر يك از این دو دلیل را مقید به عدم اشتغال به ضدّ مساوي یا اهم کنیم به این معنا که شارع وقتی صلاة را واجب کرد، وجوبش را مشروط به این دانست که مشغول به ضد نماز که از نظر ملاک با نماز مساوي است یا اهم است نباشید و اگر شما اشتغال به او پیدا کردید وجوب، وجود ندارد. ایشان قید دوم را به عنوان يك قيد لبي ارتكازي یا بدیهی عرفی مطرح می‌کنند که توضیح می‌دهیم مرادشان چیست؟ این نکته را عرض کنیم تا اینکه کلام ایشان دقیق بیان بشود. اگر بخواهیم بعداً مناقشه کنیم که آیا در بحث تراحم به این دو شرط نیاز داریم یا فقط همان مسئله‌ی ترتب کافی است؟ و آیا اصلاً شرط دوم روحش به شرط اول برنمی‌گردد؟ این تعدد اشتراط برای چیست که ایشان اینجا بیان کرده؟

فرق بین شرط اول و دوم

در نظر ایشان فرق بین شرط اول و شرط دوم این است که اگر ترتب را انکار کردیم ولي شرط دوم را قبول کردیم مواجه با دو واجب مشروطیم. يك «صلّ» به شرط عدم اشتغال به ضدّ مساوي یا اهم و «ازل» به شرط عدم اشتغال به ضد مساوي یا اعم. در فرضی که مکلف هیچکدام را نیاورد و این دو تکلیف مشروط فعلی باشد بین‌شان تنافی فعلی است.

شارع می‌گوید این نماز را بخوان به شرط اینکه اشتغال به ضد مساوي نداشته باشی و فرض این است که ازاله یا مساوي است

یا اہم. ازل را می‌خواهد به شرط اینکه اشتغال به صلاة نداشته باشی و فرض هم این است که صلاة یا مساوی است یا اعم. حرف ایشان این است که اگر کسی عصیان کرد و هیچ کدام را نیاورد بین این دو تنافی به وجود می‌آید. بالأخره یا این دو از جهت ملاک مساوی‌اند یا یکی اہم از دیگری است پس شارع هر دو را می‌خواهد لذا تنافی در مقام جعل به وجود می‌آید.

بررسی بیان مرحوم صدر

اشکال خیلی واضح و روشن این است که عصیان و عدم عصیان یا امتثال و عدم امتثال، چطور موجب تنافی دو حکم می‌شود؟

تنافی دو حکم قبل از آن که به مرحله‌ی امتثال و عصیان برسد باید تصور شود. می‌گوئیم شارع دو واجب مشروط آورده و البته مثالش منحصر به صلاة و ازاله هم نیست.

اگر به عرف گفتند نماز واجب است به شرط عدم اشتغال به ضد مساوی، ازاله هم واجب است به شرط عدم اشتغال به ضد مساوی کجایش با هم تنافی دارد؟

ما نمی‌خواهیم جزء جزء اشکالات را بیان کنیم ولی بیان ایشان این است که می‌گویند اگر کسی ترتب را قبول و شرط دوم را انکار کرد یعنی ترتبی هستیم، می‌گوئیم وجوب صلاة در فرض عصیان دیگری است اما اینطور نیست که بگوئیم مشروط به عدم اشتغال به ضد دیگری است. اگر مشروط نباشد عبارت ایشان این است که دو اطلاق با هم تنافی پیدا می‌کند. اطلاق در «صل»، می‌گوید نماز واجب است چه اشتغال به ازاله داشته باشد و چه نداشته باشد. ازاله واجب است چه اشتغال به صلاة داشته باشد و چه نداشته باشد. تنافی بین الاطلاقین به وجود می‌آید بین دو اطلاق تعارض است. نتیجه‌ی کلام ایشان این می‌شود که اگر کسی ترتب را انکار کرد و شرط دوم را پذیرفت بین حکمین تنافی و تعارض است و اگر کسی ترتب را قبول کرد و شرط دوم را انکار کرد، بین الاطلاقین تنافی و تعارض است.

فرق کلام مرحوم صدر با صاحب منتقی

صاحب منتقی الاصول (علیه الرحمه) بحث را خیلی روان روی ترتب متمرکز کردند. یا ما ترتبی هستیم و یا نیستیم و بعد نتایجش را ذکر کرده‌اند. اما ایشان می‌فرمایند برای اینکه بین دو دلیل تزامم باشد ما هم باید ترتبی باشیم و هم باید اطلاق هر دلیلی مقید به عدم اشتغال به ضد مساوی و اہم باشد. می‌گوئیم ما الفرق بینهما؟ می‌فرمایند فرقی این است که اگر کسی ترتب را انکار کرد اما شرط دوم را قبول کرد، تنافی بین حکمین المشروطین است. اگر کسی ترتب را قبول کرد و شرط دوم را انکار کرد تنافی بین الاطلاقین است. این دو اطلاق به جنگ یکدیگر می‌آید و تعارض به وجود می‌آید.

اگر کسی ترتب را انکار کرد شرط دوم را قبول کرد منجر به تعارض است چون تنافی بین حکمین است و اگر کسی ترتب را قبول کرد شرط دوم را انکار کرد تنافی بین الاطلاقین است و این هم منجر به تعارض می‌شود. در حقیقت يك صورت تعارض بین خود حکمین مشروطین است و يك صورت تعارض بین الاطلاقین است. در گوشه ذهن شریف‌تان باشد که تزامم دو شرط می‌خواهد یا نه؟

نقد استاد محترم بر کلام مرحوم شهید صدر

ایشان می‌فرمایند صحت یا عدم صحت بحث ترتب را در جای خود بحث می‌کنیم. بحث را در شرط دوم می‌آورند. باید دید شرط دوم چه پایه‌ی علمی دارد؟ اینکه هر خطاب ثباً مقید به عدم الاشتغال بضد مساوی أو اہم است چه بیانی دارد؟ عرض کردیم سه بیان ذکر کردند و بیان اول را دیروز گفتیم که ایشان می‌فرمایند هر خطابی یا عقلاً یا خطاباً، مقید به قدرت تکوینی است. یعنی یا عقل می‌گوید تکلیف عاجز قبیح است یا خود خطاب شرطیت قدرت را برای ما می‌آورد.

اگر ترتب را قبول کردیم می‌گوئیم این مکلف هم بر صلاة قدرت تکوینیه دارد و هم بر ازاله قدرت تکوینیه دارد در نتیجه بین اینها در مقام جعل تنافی نیست. اگر کسی قدرتش را صرف یکی می‌کند نتیجه این است که عاجز از دیگری می‌شود یعنی موضوعش منتفی می‌شود. بیان اول ایشان همان بیان نائینی است و آقای خوئی هم در مصباح الاصول این بیان را پرورانده.

مرحوم آقای صدر این را رد کردند و فرمودند اگر مراد شما از قدرت، یا شرطیت قدرت حدوثاً و بقاءً است و یا شرطیت قدرت فقط حدوثاً است. اگر مرادتان حدوثاً و بقاءً باشد یعنی می‌خواهید بگوئید در هر خطاب شرعی باید در حدوث و بقاء قدرت داشته باشیم. نتیجه‌اش این است که اگر خودتان را مشغول به عمل غیر واجب کردید باید بگوئید موضوع تکلیف از بین می‌رود. چون وقتی يك عمل مستحبی انجام می‌دهید قدرت بر انجام واجب حدوثاً و بقاءً ندارید. اگر در مسجد قرآن خواندید نه قدرت بر صلاة دارید حدوثاً و بقاءً، نه قدرت بر ازاله دارید حدوثاً و بقاءً. لازمه‌ی این کلام این است که انسان می‌تواند خودش را اختیاراً تعجیز کند در حالی که احدی از فقها به این قائل نیست.

اگر قدرت فقط حدوثاً شرط باشد یعنی در آن اول مکلف هم قادر بر انجام صلاة و هم قادر بر انجام ازاله است اینجا تنافی به وجود می‌آید. لازمه‌اش این است که این دو خطاب در حق این مکلف فعلی باشد و اگر مکلف یکی را انجام داد دیگری از بین نرود و منجر به تعارض شود. ایشان در حدوث می‌گویند چون مکلف قدرت بر هر دو دارد پس هر دو تکلیف فعلی می‌شود حالا آمده یکی را انجام می‌دهد در بقاء قدرت بر دیگری ندارد اما هر دو تکلیف فعلی است و معنایش تنافی بین دلیلی است. شارع می‌گوید من هر چه به شما گفتم چه واجب و چه حرام، خطابات من مقید به قدرت تکوینیه است اگر فقط همین باشد که بگوئیم حدوثاً و بقاءً قدرت تکوینی باید باشد، اگر این آدم رفت خودش را مشغول کار مباحی کرد و نه حتی خواندن قرآن، به طوری که عاجز به خواندن صلاة باشد، موضوع صلاة از بین می‌رود.

#### ادامه بررسی کلام مرحوم صدر

اینجا بحث در این است که ما درست است که می‌گوئیم قدرت تکوینیه شرط است اما آنچه موضوع دلیل دیگر را از بین می‌برد امتثال يك واجب است. یعنی به عقل که مراجعه می‌کنیم، عقل که حاکم به امتثال عصیان است، می‌گوید اگر شما مشغول به امتثال يك تکلیفی شدید و با امتثال عاجز از تکلیف دیگری شدید موضوع او از بین می‌رود اما اگر مولی تکلیفی به شما گفته و شما يك کار دیگری انجام می‌دهید ولو آن کار دیگر شما را عاجز از قدرت بر تکلیف مولی می‌کند ولی عقل او را در رفع تکلیف کافی نمی‌داند. عقل می‌گوید اگر شما امتثال دستور این مولی را می‌کنی و با این امتثال از تکلیف دیگری که همین مولا کرده عاجز شدید اینجا نفی الموضوع می‌کند، عاجز هست ولی این عجز را عقل معتبر نمی‌داند. خطاب به عاجز درست نیست اینجا این آدم از انجام تکلیف مولی فی نفسه قادر است.

نکته‌ی دومی که می‌خواستم عرض کنم دیروز هم به بعضی آقایان گفتم در کلمات صاحب منتفی (علیه الرحمه) هم بود، این مطلب با فرض این است که ما قدرتی را که در اینجا معتبر می‌دانیم قدرت فی نفسه باشد، اصلاً اگر عقل بگوید تکلیف عاجز قبیح است یا از خطاب شرطیت قدرت را بفهمیم، کدام قدرت را بفهمیم؟ قدرت فی نفسه، و اینجا فرض این است که مکلف فی نفسه قدرت دارد.

با این بیان می‌شود کلام آقای خوئی و کلام نائینی را مورد مناقشه قرار داد. می‌گوئیم فی نفسه قدرت دارد یا ندارد؟ همین مقدار در فعلیت تکلیف کافیست. اما اینکه بگوئیم اگر این قدرت حدوثاً و بقاءً شرط باشد یا حدوثاً شرط باشد آن تالی فاسدهایی که ایشان می‌خواهد مطرح کند مواجه با اشکال است.

خلاصه‌ی اشکال ما به ایشان دو مطلب شد؛

1) امتثالي كه نائيني و آقاي خوئي ميگويد موجب رفع موضوع ديگري است و آن چيزي كه موجب نفي موضوع ديگري است امتثال يك تكليف است نه اينكه يك عمل مستحبي را بخواهد انجام بدهد با عمل مستحبي بگوئيم رفع مي شود.

2) قدرتي كه از ادله استفاده مي كنيم قدرت في نفسه است. وقتي به عقل ميگوئيم تكليف عاجز قبيح است، يعني و لو عجز عرضي داشته باشد ميگويد نه من ميگويم اگر ذات عمل مقدور براي مكلف باشد اينجا فرض ما اين است كه ذات عمل مقدور است، با اشكال دوم اساس بيان نائيني و بيان آقاي خوئي هم از بين مي رود. يعني ميگوئيم شما نگوئيد با يك امتثال موضوع تكليف ديگري از بين مي رود چون موضوع تكليف ديگري قدرت في نفسه است و قدرت في نفسه موجود است.

اگر قدرت فعلي باشد بله با امتثال يك تكليف بالفعل قدرت بر تكليف ديگر ندارد ولي همان طوري كه در عبارات صاحب منتقي بود قدرتي كه آقاين صرف براي تكليف مي دانند چه دليلش را عقل قرار بدهيد و چه دليلش را خطاب قرار بدهيم قدرت في نفسه دارد، الان في نفسه باز قدرت موجود است، وقتي في نفسه موجود است اين حرفها کنار مي رود.

اشكال ديگر اين است كه آقاي صدر مسلم گرفتند كه اگر حدوث را كافي بدانيم مكلف بر هر دو عمل در آن اول قدرت دارد در حاليكه به نظر ما اين حرف صحيح نيست. مكلف در همان آن اول هم بر يكي قدرت دارد و بر هر دو قدرت ندارد. ما ميگوئيم شما فرمايش استادان صاحب منتقي را مطرح كنيد و بگوئيد بحث در قدرت فعلي و قدرت في نفسه است اين مي تواند اينجا به ميدان بيايد. بگوئيم اگر در تكاليف قدرت فعلي ملاك است يك نتيجه اي دارد و اگر قدرت في نفسه ملاك است يك نتيجه اي دارد.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ